

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه ای از بحث گذشته

بحث در ذیل آیه شریفه 259 از سوره مبارکه بقره «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بود که مرحوم علامه طباطبایی (قدس سره) فرمودند: جمله «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» «رجوع منه بعد التبين إلى علمه الذي كان معه قبل التبين» و شخص ماز نیز که سؤال کرد «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» پیامبر بوده و علم به قدرت الهی داشته، ولی این علم گاهی اوقات مستور می ماند یا مورد توجه قرار نمی گیرد بعد از اینکه خدا او را صد سال میراند و دوباره او را زنده کرد و در حضور او، بر عظام لحم قرار داد و آن عظام را نشو و نما داد «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» این شخص گفت: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ یعنی قبلاً علم مخفی ای داشته و حالا علم شهودی برایش حاصل شده و در نتیجه یک علم اضافه ای نیست و اگر علم جدیدی بود باید می گفت «علمتُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اما اینطور تعبیر نکرده بلکه گفت: أَعْلَمُ، می دانم.

معلوم سابق در نزد حضرت عزیر از دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی و دلیل بر آن

در ادامه ایشان می فرمایند: اگر واقعاً برایش یک علم جدید بود باید به مقتضای آن چیزی که سبب شده، بگوید «اعلم أَنَّ اللَّهَ لَمَحِي الْمَوْتِ» ولی گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی معلوم سابقش هم «كل شيء» بوده لذا الآن هم همان را می گوید پس چیز جدیدی نیست.

البته این مطلب، یک مقدار قابل مناقشه است لذا مرحوم علامه با یک استدراکی این مناقشه را اشاره می کنند و به آن جواب می دهد.

چه اشکالی دارد که سبب، در مورد احیای موتی باشد اما مسببش یک معلوم عام باشد برای اینکه اگر کسی قدرت بر احیای موتی داشته باشد قدرت بر همه چیز دارد.

ایشان جواب می دهند: «نعم ربما يحصل الحس بذلك في بعض النفوس كمن يستعظم أمر الإحياء في القدرة فإذا شاهدها له ما شاهده و ذهلت نفسه عن سائر الأمور فحكم بأن الذي يحيي الموتى يقدر على كل ما يريد أو أريد منه» یعنی بعضی از نفوس از علم به احیای موتی، حس می زنند به اینکه محیی الموتی بر همه چیز قادر است «لكنه اعتقاد حسي معلول الروح و الاستعظام» و این حس را چه کسی می زند؟ آدمی که یک وحشتی و روعی از این احیا در قلبش به وجود می آید لذا می گوید پس خدا بر همه چیز قادر است. «يزول بزوالهما» و این حس نیز به سبب زوال روح و استعظام، زائل می شود «و لا يوجد لمن لم يشاهد ذلك»، اما کسی که این صحنه ی احیای موتی را ندیده چطور می تواند حس بزند که «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

و در ادامه می‌فرماید «و علیّی حال لا یتحقّق التعویّل و الاعتماد علیّه، و حاشا أن یعدّ الکلام الإلهی مثل هذا الاعتقاد و القول نتیجة حسنة ممدوحة لبیان إلهی» نمی‌توان به این حرف اعتماد کرد و گفته شود کسی که محیی موتی است بر هر چیزی قادر است «و حاشا و کلا» کلام خدا، مثل چنین اعتقادی را حسن و ممدوح بدانند! یعنی اینکه خدا در ذیل آیه می‌فرماید «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» در مقام مدح این مرور کننده‌ی (عزیز) بر آن قریه است لذا نمی‌توان پذیرفت که خداوند تبارک و تعالی در کتابش بر یک امر حدسی که معلول روع است، این را تحسین و مدح کرده باشد.^[1]

پس چند نکته مهم در فرمایش مرحوم طباطبائی وجود دارد:

1). از احیای موتی می‌توان «أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» را حدس زد.

2). حدس، معلول مشاهده است باید انسان مشاهده کند کسی که مشاهده نمی‌تواند چنین حدسی بزند.

3). مشاهده نیز همراه با روع نفس است، یعنی باید یک وحشتی در نفس او به وجود بیاید، استعظامی در نفس او به وجود بیاید تا به این نتیجه‌ی کلی برسد.

4). مدحی که خداوند تبارک و تعالی کرده نمی‌تواند بر یک امر حدسی باشد.

پس اینها قرینه می‌شود بر اینکه حضرت عزیر از قبل می‌دانسته «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» منتهی الان بالعیان و المشاهده برایش معلوم شد.

نقد کلام مرحوم علامه طباطبائی

اولاً: اینجا استقراء ناقص از یک مورد ضعیف نیست تا مسئله حدس مطرح باشد، مثل اینکه بگوییم اگر دکتر، یک مریض معمولی را توانست معالجه نماید پس بگوییم قدرت دارد هر مریضی را شفا دهد.

بلکه در اینجا بین «احیای موتی» و «قدرت علی کل شیء» ملازمه عرفی یا اولویت وجود دارد اگر یک چیزی که معدوم می‌شود خدا بتواند دوباره او را موجود کند، به طریق اولی هر موجودی را می‌تواند معدوم کند، اینکه روشن است.

ما بالاتر از این چه می‌خواهیم؟ انسانی را خدا اماته کرده، بعد احیاء آن را به عزیر نشان داده، این همان «علی کل شیء قدیر» است یعنی فرض کنید تمام این عالم را بخواهد از بین ببرد، اعدام و از بین بردنش که مشکلتر از ایجاد و احیای یک نفس نیست.

پس در اینجا با اولویت از احیای موتی، می‌خواهیم به بقیه برسیم و نمی‌شود گفت استقراء ناقص از یک مورد ضعیف است تا مسئله حدس مطرح شود و ظاهراً در ذهن ایشان چنین مطلبی بوده، بلکه این یک قیاس است.

ثانیاً: اینکه ایشان فرمودند این حدس به «علم به أنه علی کل شیء قدیر» فقط کسی می‌زند که مشاهده کند، کلام صحیحی نیست زیرا اگر کسی علم پیدا کند که خدا محیی الموتی است پس به «علم به أنه علی کل شیء قدیر» هم پیدا می‌کند و لازم نیست که حتماً مشاهده کند.

ثالثاً: اینکه فرمودند اعتقاد و حدس، معلول روع است اگر روع زائل بشود این هم زائل می‌شود، قابل قبول نیست. به خاطر اینکه

اعتقاد معلول روع نیست ولو اینکه روع هم در آن باشد ولی معلول روع نیست.

بنابراین، قرینیتی که در ذیل کلامشان ذکر کردند تا معلوم می‌شود که معلوم سابق در نزد حضرت عزیر «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بوده، این قرینه یک مقداری محل تأمل است.

بیان دو نکته در مقابل کلام اهل تسنن

1. کلمه «أَعْلَمُ» به ظهور عرفی دلالت دارد که این علم در من موجود است، می‌دانم، نه اینکه الآن «علمتُ»، اگر واقعاً مقصود عزیر این بود که علم، علم جدید است باید می‌گفتند الآن علمتُ! درست مانند دانش آموزی که انسان با اینکه می‌داند این دانش آموز 20 می‌شود ولی وقتی نتیجه امتحان را آورد، می‌گوید «اعلمُ» که این دانش آموز موفق است نه اینکه الان «علمتُ».

2. کلمه «تَبَيَّنَ» در «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ» علت علم نیست و اگر «تَبَيَّنَ» علت علم باشد دلالت بر ملازمه و مثل شرط و جزاء خواهد بود، منتهی در اینجا «تَبَيَّنَ» ظرف برای اقرار است. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود فلانی وقتی که آمد، زید شروع به صحبت کردن می‌کند، در اینجا آمدن فلانی، سبب در صحبت کردن زید نیست، بلکه در این ظرف، این صحبت محقق می‌شود. حضرت عزیر نیز یک اقراری کرده، منتهی اقرارش در ظرف «تَبَيَّنَ» بوده نه علت علم باشد.

به نظر می‌رسد این مطلب که بین «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» و «قَالَ أَعْلَمُ» ملازمه نیست و «تَبَيَّنَ» علت برای علم نیست بلکه ظرف برای اقرار است، از آن ظهور عرفی که کلمه‌ی «أَعْلَمُ» دلالت دارد، قوی تر است.

این دو نکته ای که اشاره شده در مقابل اهل سنت است که با نظر سطحی می‌گویند این «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ» دلالت می‌کند که عزیر قبلاً چنین علمی نداشته و در قدرت الهیه شک داشته و حالا که این را دید می‌گوید «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، لذا اهل سنت این ذیل آیه را یکی از ادله‌ای بر جهل انبیاء (علمشان کامل نیست) و یا بر عدم عصمت انبیاء قرار می‌دهند.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «ثانیا: و لأن حصول العلم بتعلق القدرة بإحياء الموتى لا يوجب حصول العلم بتعلقها بكل شيء و قد قال: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، نعم ربما يحصل الحدس بذلك في بعض النفوس كمن يستعظم أمر الإحياء في القدرة فإذا شاهدها له ما شاهده و ذهلت نفسه عن سائر الأمور فحكم بأن الذي يحيي الموتى يقدر على كل ما يريد أو أريد منه، لكنه اعتقاد حدسي معلول الروع و الاستعظام النفسانيين المذكورين، يزول بزوالهما و لا يوجد لمن لم يشاهد ذلك، و على أي حال لا يستحق التعويل و الاعتماد عليه، و حاشا أن يعد الكلام الإلهي مثل هذا الاعتقاد و القول نتيجة حسنة ممدوحة لبيان إلهي كما هو ظاهر قوله تعالى بعد سرد القصة: فلما تبين له قال: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص:366.